

سعدی و سازشکاری

محمدرضا راشد محصل

در بیان اهمیت سخن و نگاهداشت حرمت آن در متون دینی تأکید بسیار شده است و شاعران و نویسندگان صاحب‌فکر و ژرف اندیش ما نیز سخن‌ها گفته‌اند، با همه اینها بسیاری از ما سخن را نه در موضع خویش به کار می‌گیریم و نه قدر و مقام آن را رعایت می‌کنیم. می‌پنداریم که باد هواست. گاه در بیان مبالغه‌آمیزترین تعارف‌ها و یا زدن بی پایه‌ترین اتهام‌ها بر یکدیگر سبقت می‌گیریم و فاتحانه! سخنانی می‌گوییم که در (قوٹی هیچ عطاری نیست) شگفتا! که از این بابت نه احساس شرمندگی می‌کنیم و نه حتی کسی ما را سرزنش می‌کند. چرا؟

به اقتضای معلّمی بسیار شنیده‌ام که جوانی به خود حق می‌دهد که با یک جمله کَلّی و قالبی شاعر یا نویسنده‌ای را تأیید یا رد کند و غالب افتخارات ادبی گذشته را به این دستاویز که ستایش نامه است نپذیرد، البتّه نظرات این گروه زیادموجب شگفتی نیست زیرا اینان در سنّی هستند و در مقامی که بیشتر با ذهنیت‌ها سر و کار دارند و آرمانی

می‌اندیشند. هنور گرفتار تنگناهای زندگی عملی نشده‌اند تا بدانند زندگی کردن و پاک زیستن در برخی جوامع چه ظرافتهایی دارد و چه طرفندها و هنرها را نیازمند است؟

به علاوه مسلّم است که اکثریت این گروه پس از تکمیل معلومات و شروع زندگی استقلالی و درگیری با تنگناهای اجتماعی، نظرشان تغییر می‌کند و قضاوت‌هاشان دگرگون می‌شود اما جاری شدن مانند این سخنان بر زبان برخی از متولیان فرهنگ به واقع نگران کننده است. چند سال پیش یکی از وزیران در پاسخ این پرسش که اگر سعدی زنده بود فکرمی‌کنید با وضعیت فعلی می‌توانست استاد یکی از دانشگاه‌های کشور شود؟^۱ پاسخ داده بود که سعدی با روحیات بسیار قوی و انعطاف پذیری که داشت، خودش را با ما تطبیق می‌داد که شخصی با معرفت، اهل زندگی و اهل تجربه بود. در حال حاضر به کم و کیف این سخن و به نوع تأثیری که این اظهار نظر در ذهن آگاهان و ناآگاهان دارد، کاری ندارم اما می‌گویم اگر منظور از روحیه قوی عوامل عمده شخصیت انسانی یعنی اعتقاد، نظم و ثبات است با انعطاف پذیری و تطبیق خود با دیگران که اصطلاحاً سازشکاری است، منافات کلی دارد و اگر چیز دیگری است، روحیه خواندندش نادرست است و تأکید می‌کنم که سعدی نه تنها سازشکار نیست، بلکه انسانی است مردم‌شناس، معتقد، متعهد به انسانیت و مسئولیت‌پذیر که به هنری‌ترین شکل با زشتی‌ها معارضه کرده و ستمکاران را در میدان مبارزه به نبرد طلبیده است. چنین کسی را سازشکار خواندن و کار او را تطبیق نام نهادن بی‌انصافی است و نماینده عدم شناخت سعدی و عدم شناخت هنر و بیان هنری هم هست. این عدم شناخت آگاهانه است و همانند کار کسانی از مقلدان اوست که در طول زمان خود را از دریافت روح سخن، عمق اندیشه و هدف او بر کنار داشته‌اند، چون مرد آن نبوده‌اند که در بستر زمان روش هنرمندانه و دقیق او را در بیان واقعیت‌های اجتماعی ادامه دهند. شادروان محجوب در این باره می‌نویسد: «توجه مقلدان بیشتر به ظاهر کتاب و طرزتنظیم و تبویب و حتی نامگذاری آن معطوف بوده و هیچ یک از آنان نخواستند یا نتوانسته‌اند روح زبان سعدی

را درک کنند.»^۲ به نظر او در این میان قائل مقام فراهانی تنها کسی است که «هرگز نکوشید شبیه گلستان تألیف کند، بلکه توجه عمیق و دایمی وی به روح زبان شیخ و دریافتن راز توفیق وی معطوف بوده و آن را دریافته و در حد قدرت و قریحه خویش از آن سود جسته است». روش استاد سخن بهره جستن از تعبیرهای کنایی و بیش از همه مثل‌های رایج است. در این شیوه آن استادی و مهارت را دارد که سخن موجز و استوارش، مثل شده است. تعبیرها و توصیف‌های او برگرفته از عناصر و وسایل زندگی مردم و از نفس زندگی آنهاست و حوادث کلی و جزئی، بازگو کننده اضطراب‌ها، ناامنی‌ها و ناتوانی‌هایی است که مبتلا به اکثریت افراد جامعه در قرن هفتم بوده است. تاریخی است که ناله دردآلود ستم‌کشان و عریده مستانه قدرتمندان هر دو را در بر دارد و یادآور کام‌ها و ناکامی‌ها و بیان کننده خواست‌ها و آرزوهای انسانی است:

«یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود و در پایان مستی همه گفت:

ما را به جهان خوشتر از این یک دم نیست کز نیک و بد اندیشه و از کس غم نیست
 درویشی به سرما برون خفته بود و گفت:

ای آن که به اقبال تو در عالم نیست گیرم که غمت نیست غم ما هم نیست»^۳.

هر یک از حکایت‌هایش سند و مدرکی است دقیق که بررسی آن در تدوین تاریخ اجتماعی ملت ما و در تجسم بخشی از زندگی محنت بار و پر رمز و راز توده مردم یک ضرورت است و به جاست که عنایت تاریخ نویسان و تحلیل گران موضوع‌های ادبی به این اسناد مهم بیشتر شود و بهره‌گیری از آنها گوشه‌های از زندگی را روشن‌تر سازد.

به ویژه که صراحت گویی سعدی، روانی نوشته‌ها و سادگی زبانش بهترین راهنماها به دریافت معانی کنایی، رمزی و انتقادی اوست که در متون دیگر از مشکلات عمده به شمار می‌آید^۴ و توجه عمیق او به زندگی مردم به ویژه در گلستان این اثر دلپذیر را به گنجینه‌ای از اندیشه‌ها، رفتارها و کردارهای مردم تبدیل کرده است.

اگر سعدی مدینه فاضله‌ای را که می‌جسته در بوستان تصویر کرده^۵، در گلستان و دیوان قصاید، زشتی‌ها و زیبایی‌های زمان را می‌شناساند، در برابر آن بازتاب مناسب نشان می‌دهد و راهگشایی می‌کند. اولئاریوس^۶ چهارصدسال پیش وقتی از تعلیم و تربیت در ایران سخن می‌گوید، می‌نویسد: «گلستان از نظر فصاحت کلام و روانی مطلب بهترین متن ادبی فارسی است و نمونه کاملی از مظاهر جامعه زمان سعدی است».^۷ محققان هم عموماً گلستان را ظرف بیان واقعیت‌های اجتماعی دانسته‌اند.

بگذریم، گفتیم که سعدی معتقد و متعهد است. زبانش ذولفقار علی(ع) است که دشمن شکن است و کافرکش و آن را در کام نهادن «خلاف راه صواب» می‌داند و «نقض رای اولوالالباب»^۸ و مسئولیت و تعهد جز این نیست.

اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
 (گلستان ص ۲۶)

بی تعارف کدامیک از ماها می‌توانیم ادعا کنیم که به وقت گفتن خطر کرده‌ایم و به موقع سکوت؟ در حالی که او چنین کرده است.

اما هدف او:

در این مدّت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و ششش بود
 مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالست با خدا کردیم و رفتیم
 (ص ۴۳)

اما نصیحت‌های او هم، از نوع نصیحت‌های تملّق‌آمیز و تظاهرات خیراندیشانه! نیست
 هشدار است:

دل دوستان جمع، بهتر که گنج خزینه تهی به که مردم به رنج
 (ص ۴۴)

و با واگذاشتن به خدا، وظیفه خود را تمام شده نمی‌داند بلکه سخت می‌ترساند:

که نالد ز ظالم که در دور توست؟ که هر جور کاو می‌کند جور توست
 نه، سگ دامن کاروانی درید که دهقان نادان که سگ پرورید
 و چون ناشنویان شمشیر کش و قعی ننهند و دامن فراهم نچینند همزمانان خود را که
 اقامه قسط^۱ و وظیفه آنان است مورد خطاب قرار می‌دهد:

حاکم ظالم به سنان قلم دزدی بی تیر و کمان می‌کند
 آن که زیان می‌رسد که وی به خلق فهم ندارد که زیان می‌کند؟
 گله ما را گله از گرگ نیست این همه بیداد شبان می‌کند

(کلیات، نسخه فروغی ص ۵۳۶)

گلستان او کتاب زندگی است و زندگی هم غم و اندوه دارد و هم شادمانی و نشاط؛
 سعدی منعکس کننده این واقعیت‌هاست و کتابش آینه دیدار نمای این حقایق.
 از نمونه کلی که بگذریم، مناسب‌ترین زمینه‌ای که می‌تواند ما را در شناخت روحیات
 سعدی، هدف و روش کارش راهنما باشد، بررسی باب اول گلستان در سیرت پادشاهان
 است. کسانی که از سویی شمشیر کشیده دارند و از سوی دیگر دست گشاده «صاحبان
 تلّون طبع‌اند»^۱، «وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند» نه
 سلام‌کردن به آنان را امنیت و سلامتی در پی است و نه حتی دشنامشان را در همه
 موارد مؤاخذه‌ای در پس، هر دو بی بنیاد است. وفاداری ندارند و تعهداتشان غیر قابل
 اطمینان است و بی‌ارزش.
 سعدی در این باب ۴۱ تمثیل را وسیله و زمینه بیان مطالب خود کرده است.

در یک بررسی کوتاه و اجمالی در عنوان‌های زیر:

عنوان	پند و حکمت	هشدار و اندرز	ذم صفات ناپسند	بیان واقعیت	ستم شاهان	انتقاد صریح یا نفیرین	اعتقاد مذهبی	تأیید شاهان	تشویق و تهییج
تعداد کاربرد	۲۲	۱۸	۱۷	۱۶	۱۲	۱۱	۵	۵	۳

۱۰۹ نکته مهم اخلاقی و انتقادی بازگو کرده است. یعنی در هر حکایت به طور
 متوسط نزدیک ۳ نکته آورده است در این ۱۰۹ مورد، تنها در ۵ مورد کار شاهان یا

وزیران تأیید شده است آن هم مربوط به کسانی چون انوشیروان و بزرگمهر است که در میان مردم به دادگری و حکمت نمونه‌اند. این حکایت‌ها افسانه‌های ساختگی نیست، غالباً تاریخ است که جنبه تمثیلی گرفته، ارایه موضوعی است در صورت ظاهری موضوعی دیگر و ابلاغ پیامی است نه از طریق مستقیم، بلکه در لباس و هیأت یک افسانه که با موضوع اصلی از طریق قیاس قابل تطبیق است. غالب این تمثیل‌ها درباره افراد یا از زبان کسانی است که هم مردم آنان را می‌شناسند و نظری خاص نسبت به آنان دارند و هم پادشاهان و قدرتمندان در آن زمان عاطفه‌ای مخصوص بدانان ابراز می‌کنند. گزینش چنین تمثیل‌ها و بیان موضوعات اجتماعی از طریق آنها نشان مسئولیت‌پذیری است. اگر سعدی می‌خواست خود را با حاکمان زمان تطبیق دهد، از بیان حقایق طفره می‌رفت. او حجّاج‌یوسف و انوشیروان را وسیله می‌کند تا از جلب نظر و جذب عواطف مردم نسبت به نوشته‌هایش استفاده کرده باشد و نسبت به آنچه می‌گوید و هشدار و اندازی که می‌دهد، امیران زنگی یا وزیران و حاکمان زمان را از عاقبتی می‌ترساند که محتوم است و در طول زمان معلوم.

بیان هنری، نکته سنجی و موقع‌شناسی‌اش مانع از آن است که بهانه‌ای به دست امیران دهد و پایگاه مردمی او نمی‌گذارد که بی‌بهانه آزارش کنند. بگذریم، از جمله این نکات^{۲۲} مورد پند و حکمت است، نه از آن نوع که کلی باشد و بی‌تأثیر، یا بی‌برخورد، بلکه بیشتر هشدار است و انتقاد صریح:

«یکی از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند... باری به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت ضحاک و عهد فریدون، وزیر ملک پرسید هیچ توان دانستن که فریدون که گنج و ملک و حشم‌نداشت چگونه بر او مملکت مقرر شد؟ گفت آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت، گفت: ای ملک چون گرد آمدن خلقی موجب پادشاهی است تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

همان به که لشکر به جان پروری که سلطان به لشکر کند سروری
ملک گفت موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه باشد؟ گفت پادشاه را کرم باید تا بر او
گرد آیند و رحمت، تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو نیست:

نکند جور پیشه سلطانی که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند^{۱۱}
البته حاصل، معلوم است. با قدرتمندان در حال توانایی ستیزه کردن، مشت بر سندان
کوفتن است چنان که:

«ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع مخالف نیامد. روی از این سخن در هم کشید و به
زندانش فرستاد. بسی برنیامد که بنی عم سلطان به منازعت برخاستند و ملک پدر
خواستند. قومی که از دست تطاول او به جان آمده بودند و پریشان شده، بر ایشان گرد
آمدند و تقویت کردند تا ملک از تصرف این بدر رفت و بر آنان مقرر شد».

این هشدار اختصاصاً به شاهان و ممدوحانی است که به پندار برخی، سعدی خود را
با آنها تطبیق می‌دهد در حالی که بدانان ندا می‌دهد:

پادشاهی کاو روا دارد ستم بر زیر دست دوستدارش روز سختی دشمن زور آور
بارعیت صلح کن و ز دست خصم ایمن نشین ز آن که شاهنشاه عادل را رعیت لشکر
و گاه از این صریح‌تر و دهشت‌انگیزتر:

ای زبر دست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار؟
به چه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری؟ و اصولاً خدمت در بارگاه
شاهان را به صراحت تقبیح می‌کند که:

«دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به زور بازوان نان خوردی، باری این
توانگر گفت درویش را، چرا خدمت نکنی تا از مشقت کار کردن برهی؟ گفت تو چرا کار
نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی؟ که خردمندان گفته‌اند: نان خود خوردن و نشستن به
که کمر شمشیر زرین به خدمت بستن:

به دست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر»^{۱۲}

در حالی که گویی بر سر شکم خود فریاد می‌زند که: «کاردار به تو بخورد که برای لقمه‌ای نان این همه حقارت می‌پذیری!» خطاب او به همه مردم است:

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا
 ای شکم خیره به تایی بساز تا نکنی پشت به خدمت دوتا

این موارد را با نظر خود او بسنجید که می‌گوید: «عمل پادشاه ای برادر دو طرف دارد امید و بیم یعنی امید نان و بیم جان و خلاف رای خردمندان باشد بدان امید متعرض این بیم شدن».^{۱۳}

بیش از ۱۷ مورد هشدار و انذار صریح است و تقریباً تمام آنها از طریق تمثیل‌های تاریخی با نام و نشان و عبرت‌آموز، او سلطان غازی را که با آن کیکبه و دبدبه، تا میانه هندوستان را به پای اسب سپرده است، وسیله می‌کند تا آزمندی و حرص انسان‌ها را از طریق چشم‌های او که «در چشمخانه همی گردید» توصیف کند: «هنوز نگران است که ملکش بادگران است»^{۱۴} و آنها را بترساند:

بس نامور به زیرزمین دفن کرده‌اند کز هستیش به روی زمین بر، نشان نماند
 و آن پیر لاشه را که سپردند زیر گل خاکش چنان بخورد کز او استخوان نماند
 زنده است نام فرخ نوشین روان به عدل گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند
 و آن گاه هشدار می‌دهد:

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر زان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند
 درست است که این فلان شامل حال همه است امّا محمود سبکتگین و نوشیروان
 قرینه‌هایی هستند که این فلان را اختصاصاً در بارگاه‌ها و شاه‌نشین‌ها باید جست، نه
 جای دیگر و گاه در همین موارد چنان قاطعانه و صریح خطاب می‌کند که هرگونه توهمی
 را از ذهن می‌زداید:

به بازوان توانا و قوت سردست خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست
 نقرسد آن که برافتادگان نبخشاید؟ که گر ز پای درآید کسش نگیرد دست؟
 و عتاب می‌کند:

ز گوش پنبه برون آر و داد خلق بده و گرتو ندهی داد، روز دادی هست.^{۱۵}
 صفات ناپسندی را که غالباً مقدمه آزمندی و برانگیزنده یا تشدید کننده ستمکاری
 است، وسیله بیان حقایق می‌کند و مثلاً پندگونه خست و بخل برخی از فرمانروایان را
 می‌نکوهد و شنونده را به حقیقت رهنمون می‌شود:

کس نبیند که تشنگان حجاز به سر آب شور گرد آیند
 هر کجا چشمه‌ای بود شیرین مردم و مرغ و مور گرد آیند^{۱۶}
 واقعیت‌های اجتماعی را در قالب خاطره‌های جمعی بیان می‌کند تا دلنشین‌تر باشد و
 شنونده بهتر بپذیرد:

غریبی گرت ماست پیش آورد و پیمان‌ه آب است و یک چمچه دوغ
 اگر راست می‌خواهی از من شنو جهان‌دیده بسیار گوید دروغ^{۱۷}
 و گاه به همراه آن آموزش می‌دهد:

«پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست و غلام دیگر دریا ندیده بود و محنت
 کشتی نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد چندان که ملاحظت کردند،
 آرام نمی‌گرفت و عیش ملک از او منغص بود. چاره ندانستند حکیمی در آن کشتی بود،
 ملک را گفت اگر فرمان دهی من او را به طریقی خامش گردانم. گفت: غایت لطف و کرم
 باشد. بفرمود تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد. مویش بگرفتند و پیش
 کشتی آوردند و دو دست در سگان کشتی آویخت. چون برآمد به گوشه‌ای بنشست و
 قرار یافت. ملک را عجب آمد پرسید در این چه حکمت بود؟ گفت: از اول محنت غرقه‌شدن
 ناچشیده بود و قدر سلامت نمی‌دانست، همچنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی
 گرفتار آید».^{۱۸}

در این آموزش می‌کوشد تا پاسخگوی بازتاب‌های ثانوی یا اندیشه‌های جانبی باشد
 که پس از دریافت نتیجه تمثیل ممکن است به ذهن خواننده یا شنونده برسد که این، یک
 مطلب مجرد، مقطعی و محدود است او را آگاه می‌کند که:

ای سیر تو را نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است و در پایان برای جلوگیری از تعلل شنونده در انجام این کار خیر تأکید می‌نماید: فرق است میان آن که یارش در بر با آن که دو چشم انتظارش بر در این مردم‌شناسی و این هنرمندی در بیان، شاید در میان شاعران و نویسندگان ما بسیار اندک باشد، آن هم نه چنان وسیع و نه چنان هنری که در آثار سعدی است. حقایقی که بر زبان فرمانروایان هم جاری می‌شود در عین آشکارایی بیدارگر است و هشدار دهنده: امید بسته برآمد ولی چه فایده زانک امید نیست که عمر گذشته باز آید^{۱۹} و تأکید بدین صورت که:

کوس رحلت بکوفت دست اجل ای دو چشمم را وداع سرر بکنید
 ای کف دست و ساعد و بازو همه تو دیع یکدیگر بکنید
 بر من اوفتاده دشمن کام آخر ای دوستان گذر بکنید
 روزگارم بشد به نادانی من نکردم، شما حذر بکنید
 و با تمثّل هشدار می‌دهد:
 توان به خلق فرو بردن استخوان درشت ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف^{۲۰}
 و می‌ترساند:

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت پایدار

با این احوال اظهار نظر کنندگان و منتقدان را باید مصداق «کور خود و بینای مردم دانست» و باید گفت بسیاری از آنها، ضعف‌ها و ناتوانی‌های روحی خود را به کسانی نسبت می‌دهند که اینک نه می‌توانند ادعایی کنند و پاسخگوی این سخنان باشند و نه مدافعی دارند که از امکانات مختلف و مؤثر دفاعی برخوردار باشد.

امید است با اقدامات فرهنگی صورت گرفته که حاصل عشق و علاقه فرهنگ پروران و فرهنگیان این آب و خاک است، با کوششی که در راه شناخت درست بزرگان انجام

می‌شود، خداوند تفضلی کند و عنایت خود را شامل حال همگان گرداند تا از آن چه داریم و از آن چه پیشینیان ما گفته‌اند درس بگیریم و در اصلاح و اکمال نفس بکوشیم.

پی‌نوشت‌ها:

۱. همشهری (روزنامه)، پنجشنبه اول تیرماه ۱۳۷۴ (ضمیمه خانوادگی) مصاحبه با آقای وزیر علوم.
۲. منصور رستگار فسایی، مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۵۰. مقاله گفتگویی کوتاه در زبان سعدی... ص ۳۲۸.
۳. شیخ مصلح‌الدین سعدی، گلستان، به کوشش دکتر خطیب رهبر، چاپ صفی‌علیشاه صص ۸۲ - ۸۱. همه ارجاع‌ها به همین چاپ است.
۴. در این مورد بنگرید: مقدمه کلیات، چاپ فروغی که بخشی ممتع در سادگی زبان سعدی و جنبه رسمی گرفتن آن شده است.
۵. مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی - مقاله دکتر یوسفی (جهان مطلوب سعدی در بوستان) ص ۴۰۶.
۶. Olearius عضو گروه آلمانی در دربار صفوی که حدود ۶ سال در ایران اقامت داشته و با زبان فارسی و آثار ادبی آشنا شده است و در سفرنامه خود راجع به شئون مختلف زندگی ایرانیان بحث‌هایی دارد.
۷. مقالاتی درباره زندگی و شعر سعدی ص ۲۸۳.
۸. گلستان ص ۲۵.
۹. با استفاده از مضمون آیه ۲۵ سوره ۵۷ (حدید) لقد أرسلنا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ... لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. همانا فرفرستادیم پیامبران خویش را با دلایل آشکار و با ایشان فرو فرستادیم کتاب را و ترازو را تا مردمان انصاف و راستی را بر پای دارند.
۱۰. گلستان ص ۸۹.
۱۱. گلستان ص ۶۸ به بعد تا تلخیص
۱۲. همانجا ص ۱۳۳.
۱۳. همانجا ص ۹۱.
۱۴. همانجا صص ۹ - ۷۸.
۱۵. همانجا ص ۸۵.
۱۶. همانجا ص ۸۵.
۱۷. همانجا ص ۱۲۸.
۱۸. همانجا صص ۷۴ - ۷۳.
۱۹. همانجا ص ۷۵ به بعد.
۲۰. همانجا ص ۱۰۷.